

کودک، پشاهنگ خیر

نگاهی به نقش و خویشکاری آیینی کودک

در چند یک از رسم‌های مردم گیلان

به بزرگ دانش مردم‌شناسی ایران دکتر اصغر عسکری حافظه

علیرضا حسن‌زاده



«آنگاه چند بچهٔ کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده دهان کنند، اما شاگردان ایشان را تهیب دادند. عیسا گفت: بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من ایشان را منع کنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینهاست...»

انجیل متی - باب نوزدهم - آیه ۱۳ و ۱۴

پاکبانی کودک و تهی بودن او از زسنی‌ها و پلبیدی‌هایی که بسزگسالان حسابگر و در زرفنای تاریخ خویش فرو می‌برد، از گذشته‌های دور، در پیش فرازندگان دین، آیین و فرهنگ، اسباب آن بوده است تا هستی و فطرت آهازین کودک را حقیقت جو و حقیقت‌خواه بنگرند و در تبارش‌های خود به قصد همراه ساختن خدا، با خدا یان، او را پشاهنگ نیاز، فدیه، خیر و دعا گردانند. باستان‌ و گذاری در آیین‌ها و پاورداشتهای اقوام پیدا خواهد بود که این پاور، آموزه و پنداشت، گستره پهنار جهان را درمی‌نوردد و در هر بوم و بره یا سرا و بومگام، می‌توان نشانی از آن را بر خاک فراخ فرهنگ یافت، دو آیین‌های گشت و درز مردم قریباً، آنگاه که زبان در هر گام بر زمین کنتزار، سوراخی می‌کنند، فرزندان از پس آنان بسز را در دل خاک می‌نشاندند و می‌گویند، استفاده از کودکان نابالغ در کشاورزی آفریقا حکمی است که ریشه در ستمهای دست‌نخوردهٔ این قاره دارد، و اینکه کودک در چنین سنی پیامبر راستی و صداقت است و دست او که به هر کاری باز شود، ره آوردی از خیر و برکت به همراه دارد؛ در قبهٔ آشنای «لباس‌های امپراتوره آنگاه که او در برابر دیدگان ستایش‌انگیز تماشاگران، جامهٔ دروغین و خیالی را بر تن می‌کنند، از آن میان این تنها

کودکی ست که ظاهر شده و فریاد بر می‌کشد: «ولی او که اصلاً لباسی بر تن ندارد!»^۲

در ایران و سرخسی از آیین‌ها و پاورداشتهای گیلانیان در رخصت‌هایی نمادین می‌توان به نمودهایی از پاور و پنداشت یاد شده دست یافت. این ارزش و پنداشت که کودک، مهر سلطان یا برمی‌انگیزد و پاکتی او، فرود نعمت و برکت را برای ایل، قوم، و مردم یا خانانده به همنمراه دارد، و ایستکه اگسر او تسبیکی را از خاستگاه آسمانی آن فراخواند، به خاطر پاکتی و خلوصش سعادت‌آرزائی خواهد شد. پاره‌ای از آیین‌های یاد شده از «ژرف ساختن» **Deep Structure** کهن برخوردارند و گذر زمان در گریوه‌های دگرگونی و دگروارگی «تیاره» آنها را در رخصت‌ها امروزینش نشان می‌دهد؛ با این حال برخی، از کارکردی آیینی، اسطوره‌ای و گیتی‌یانه به کار کردی اقتصادی و روزی خواهانه دگرگون شده‌اند. اما در ورا و فراوسوی آراهه‌های امروزین - از روبه به ژرفا - درمی‌یابیم که مهم‌ترین سازه آیین‌های یاد شده نیز در گذشته‌هایی که چندان دور، طلب خیر یا ممد و پاری هستی و فطرت خدایو و حقیقت خواه کودک بوده است، به دیگر سخن کارکرد آشکار **Manifest Function** رخصت‌ها و کنش آیینی کودک، فرا بستن و فرا خوانی «خیر» است. بدینگونه در شکست پیش فرهنگ مهر حاکم از خزده فرهنگ کهنتر محکوم، «کودکی» (کودکی بودن، شُردالی) دیگر به معنای «نابخوردی» و «عیب» نیست، بلکه نماد آگاهی حضوری و کنش‌مندی الهی و آسمانی (کودک) است، که آنگاه می‌توان کودکی را دید که وجوه از لانهٔ نور بر می‌گیرد و نشانهٔ خانهٔ دوست را پیش از همه می‌داند و...»^۳

راست آن است که با همنمٔ سرکناری‌ها، مطلق انگاری‌ها و فرازجویی‌های فرهنگ مهر که بر دو پایهٔ برتری جنسی (**Sexism**) (جنسی‌گرایی یا جنس‌سالاری - برتری مرد بر زن) و برتری سنی (**Ageism**) (سن‌گرایی یا سن‌سالاری - برتری مهمتر برکهنتر) قرار دارد، به دلیل پلانیهای آیینی و اسطوره‌های رخصت‌های انسانی - با ریشه‌های ژرف و پرتو تابانکش - فرازندگان فرهنگ حاکم نمی‌توانستند چشم بر ویژگی‌ها و بایستگی‌های آسمانی و دوروزاد فرودینگان فرهنگی برینندند، و از این روی با سیمای پسر شمار و آشکار وزن و «کودک» در برخی از آیین‌های کهن، مدین سال و سپیده که تا این زمان نیز با بر جا ماندند، روبه‌رو می‌شویم. شاید در سرسختی و پژوهش آیین‌هایی از اینگونه، چنانی در خزده فرهنگ **Sub Culture** جنسی و سنی محکوم، با فرهنگ مردسالار و سن مدار حاکم روزگار کهن را بتوان هم‌اکنون مایل و آماز، پنداشت، در جستاری که از پس خواهد آمد، بخش، کش، جایگاه و کارکرد هستی آیینی کودک را در چند یک از پاورداشتها و آداب گیلانیان بر رسیده و می‌پژوهیم.

۱- نوآوردن لاجبیکینی آو

در گذشته‌ها نه پندان مور، آنگاه که گرمای کورهٔ تیب، جانی را سه روز از پی هم می‌آورد، بپماز کودکی را از میان نزدیکیان، بستگان یا آشتایان برمی‌گزید، به او ظرفی می‌داد تا آن را از جای بقعه‌ای نزدیک بیاکند و برای نشانی او باز آورد. کودک در راه آوردن آب شفا بخش، حق سخن گفتن داشت؛ زیرا در آن رخصت‌ها، آب توان جادویی خویش را از دست می‌داد. در این آراه پندلی نیز بر زبان مردم جاری است، آنگاه که کسی از پاسخ دادن و توجه به آنان که او را صدا کرده و می‌خوانند، خودداری کرده و بیرهیزد، پندوار می‌گویند:

خواهد آمد. به باور توده خواست کودکان از سوی خداوند فراهم می‌گشت و سرمای پاییزی با زمستانی رخت برمی‌بست.

۴- پیش خوانی جنبیت نوزاد

در نزد گیلانیان، آیین‌ها و باورداشتهای چندی را می‌توان در زمینهٔ پیش‌خوانی جنبیت نوزاد فراگشت. ^{۱۲} در یکی از آنها دیگسواره با کازکرد، کشش، و رخسارهٔ آیینی کودک رویه‌رو می‌گردید. بر این اساس «مادر» از کودک خردسال خویش جنبیت فرزند آینده را می‌سپید و کودک آنچه را در دل داشت، بر زبان می‌آورد. همگان سخن کودک را راست می‌انگاشتند و آن را سخن قضا یا خواست خدا می‌پنداشتند...

۵- خوش گاشته گامی

در بخشی از روستاهای نالشن‌نشین «هنم خواغان» در آغاز ماه و نخستین روز آن کودکی خوش قدم و خوش روی را به خانه می‌آوردند، و کسوف میهمان آنان بود. کودک را به گردش در سرتاسر خانه وامی‌داشتند. آیین برای میهمان کوچک از لطف و میهمان نوازی کوچکتری نمی‌گردد. باور آنان بر این بود که اینگونه خیر و خوشی به کاشانه‌شان روی خواهد آورد و آنان تا پایان ماه از بدی و مژگامی در امان خواهند بود. اگر حضور «کودکی» خیر و خوشی را برای خانواده به همراه نمی‌داشت، برای ماه‌های پسین کودک دیگر را بر می‌گزیدند. ^{۱۳}

نیز آنگاه که افزایش محصول، زایش مال و گاو، زیاد شدن تخم و... می‌آوردند، زادمان نوزادی همراه می‌گشتند، آن را نشانهٔ خوش قدمی کودک می‌دانستند. این دانستگی به ارج‌گذاری افزون‌تر «کودک» در نزد آنان می‌انجامید. آنان کودک را پیشاهنگ «خیر» می‌شردند.

۶- جشن سیزده تیر ماه گاشی

دو کشته‌امری بومی گیلانیان که کنی شبانی و ایرانی مازده تیرما ^{۱۴} **gash** یا آیین ماه خورشیدی برابر است. در شب سیزدهم این ماه فرزند نخست یک خانواده با واپسین فرزند خانواده‌های دیگر در حالی که خاموشی گزیده‌اند، به پای چشمنه‌ای رفته، یک «قابندونه» **qabanduneh** (طرف صبی استوانه‌ای و دسته‌دار) آب از آن برمی‌دارند و بر روف خانه‌ای که باید در آن گروه آینهٔ تا جشن سیزده تیر ماه را در آن برگزار کنند، قرار می‌دهند. «غروب روز سیزدهم - شب چهاردهم - همه کسانی که در جشن شرکت می‌کنند، در خانه‌ای که آب قابندونه در آنجاست، جمع می‌شوند و تبت می‌کنند و چیزی از قبیل انگشتر، دکمه، گوزندبند و... را در آن طرف آب می‌اندازند. طرف او وسط اتاق می‌نهد و خود حلقه‌امری می‌نشینند. رباعی خون **rebati xon** رباعی خوان - طبری عشق **tabri xon** - طبری خوان حاضر می‌شود. کودک عرسالی که نشاند اشیاء داخل ظرف آب از آن چه کنس است. در طرف آب دست می‌کند و یکی از آنها را بیرون می‌آورد و به حاضرین نشان می‌دهد. می‌سپارد آن را می‌شناسد و در این هنگام رباعی خوان مشغول خواندن سرهای خاص تیر ماه می‌نیزد است. صاحب آن انگشتری یا گوشواره یا... از یافت کلام رباعی می‌فهمد که مراد او برآورده می‌شود یا نه؟ ^{۱۵} بزرگزدن «کودک» در این آیین نیز دستیابی به امکان خواندن در قرائت آوردن «خیر» و «آرزو» است.

۷- شر خوان مزورده

پیش از جشن عروس، آیین و رسمه که با همبایی و حضور کودکان همراه بود، «مزورده» نام داشت. کودکان بستگان مادام به همراه یک «ساززده» و «نقاره زده» و یکی دو تن از بزرگان خانواده، تک تک خانه‌های روستا را در درازنای سه یا هفت روز پشت سر می‌نهادند، و به

دنگه بی‌کینتی تو اور دادتری؟ ^{۱۶} Mago jikani bi avordandari?

این آب و دنگی کینتی تو می‌نامیدند و باور داشتند که بیماری یا خوردن آن دسترسنی خود را باز می‌یابد. آشکار است که کودک از آن روی که پاک‌خو و پاکجان است، برای طلب شفا فرا خواهد می‌شود و بزرگزدن او تنها برای برون‌گینن مهر و شفاگره می‌باشد، زیرا «شفاگر» و «بناگر» خالص‌تر، پاک‌تر، و ماری از گناه خواهد دید. سکوت و خاموشی کودک نیز نشانهٔ موضع انسان عهد دیر در برابر منبع قهار قدرت و شفاست.

۲- کترا گاشته katara

چونان دیگر نواحی ایران آنگاه که از باران تاشانی برجا نبود و خشکالی، دندان زهرآگین خود را بر رگ‌های نرسودهٔ کشتزاران می‌کشید، و تپ سوزان گرم، شام شالیکاران را می‌آورد، کودکان با نشون کهنسالان گروه هم، برای ملاقهٔ **katara** با ملاقهٔ چوبی‌ای را به مانند عروسی (و عروسکی) زیبا می‌آرستند ^{۱۷} و نوجوانان به دستها و پیرامون رودخانه‌ها روان می‌شدند. نجوای آنان اینگونه می‌پسید:

همه بنا برسوخته فلاندر ای خودا! **hameja busoxte flander ay xoda!**
عالمای خوشکی بیگینته‌ای خودا! **alamay xushki bigiftay ay xoda!**
کترا گاشته بو کردیم ای خودا! **katara gash bokedim ay xoda!**
کترا گاشته باوردیم ای خودا! **katara gash bavordim ay xoda!**
یا کلام الله یا فوران! **ya kalami alla ya foran!**
ایشب بور وارانا! **ishb bor varana!**

بر این باور بودند که درخواست کودکان، بارش باران را از سوی خدا در پی می‌دارد. آشکار است که دیگراره نوجبه به فطرت پاک کودک سبب آن بوده است تا او را در این آیین برای طلب «خیر» بزرگزدن تا او با چکامه‌سرای سنگمانه‌اش، از خداوند باران بخواهد. در رخساره‌های پسین‌تر و دگرواره شدهٔ این آیین، کودکان در سرکشی به هنر خانهٔ روستایی، چیزی نیز از خدای خانه ^{۱۸} طلب می‌کردند.

۳- آفتاب خواهی

از دیگر سوی آنگاه که ابر یکسره می‌بارید و دمی از باریدن نمی‌ماند و از بارش نمی‌آسوده، کودکان گروه آمده، نام هفت یا چهل کپل را در کاغذ نوشته، با پارچه‌ای آن را بر درختی می‌بستند و آنگاه با تزک‌های نازک (راکه **rake**) ^{۱۹} در آن می‌نواختند و نوجوانان دم می‌گرفتند:

ایمان زاگان کوردیم. **imān zāgan kordim.**
jo sarmāi busordim
آفتاب حاتم بتاب ده. **āfāb xatami betāb de.**
آفتاب حاتم بتاب ده. **āfāb xatami betāb de.**

در رخساره‌ای از این آیین، رهگذری از راه می‌رسید و ضیانت و کجیل‌بعاری می‌نمود و به کودکان توف می‌داد که سرما و باران زمستانی نخواهد رفت و فردا آفتاب خواهد شد. ^{۲۰} اگر برگزار این آیین‌واره و رهسپاری کودکان در بازگشت به خانه، به تاریکی می‌افتاد (و به غروب برمی‌خورد) آنان دم می‌گرفتند و می‌خواندند:

یا کلام الله یا مهتاب! **ya kalami alla ya mahāb!**
فردا بپوکون آفتاب. **fordā bukun āfāb.**

در شکلی دیگر از فراجستن آفتاب، کودکان در میان یک چهارراه ^{۲۱} کاغذی را که بر آن نام هفت یا چهل کپل نوشته شده بود، در چاله‌ای نهاد، بر آن خاک می‌ریختند، سپس مشت خاک از آن برگرفته، بر هر یک از راه‌های چهارگانه می‌پاشیدند و بدینگونه باور داشتند که آفتاب

یاری از خانه خدایان چیزی می خواستند، مرغ، روغن، چای، برنج و... کودکان تقدیم های همسایگان را جمع می نمودند و گاه جسورانه بی رغصت صاحب خانه، خود مرغ یا خروسی را از میان ماکیان گرفته و با خود می بردند و گاه جسورانه بی رغصت صاحب خانه، خود مرغ یا خروسی را از میان ماکیان گرفته و با خود می بردند. اما «مروغز» یا حذف نخستین صدا از دو صدای هم منجر «مروغ» و «مروغ» به معنی «مرغ خواهی» است. کارکرد آشکار این آیین همراهی و یابوری اجتماع به اعضای خویش و افزایش همزیاری اجتماعی می باشد. کودکان در این آیین نیز چون آیین های دیگر پیشکام طلب یمن و روزی بودند، چه در نیکی و پاکی خواستشان که بیزارانه از سرگونه بدی و پلیدی بود؛ خیرخواهی جلوه ای آفتاب گونه می یافت و همگان، دلسپارانه بروخواستشان گوشه چشمی نهاده و از یابوری دریغ نمی ورزیدند.

۸- پیش گهواره: «علی اصغر»

پیش از آنکه تعزیه عاشورا با نمایش و بداهه گری سرخ پویشان سوره اهریمن (یزدیان) و سپید جامگان حقیقت خواه (حسینیان)، دیگر یار حکایت جانگداز و سگرسکاف جان باختگان دین را سر کنند، دخترکان زیبای هفت، هشت، ده ساله در راهی که به «بقعه» و جایگاه نمایش می انجامد، کنار گهواره علی اصغر گرد آمده، با رخسارهای گلگون ۱۶ از خود مثالی نوآبده جان باخته، درحالی که گاه برنمی را که یکسرش گره خورده است، نشان می دهند، فریاد برمی دارند: عمو جان تشنه ایم، العطش! عمو جان تشنه ایم، العطش!... گروه بسیار مردم که با گامهایی شتابان راه را به سوی «بقعه» درمی پویند، با فریاد کودکان درنگ نموده، تریشه های سبز را از آنان به بهایی که به کار خیر (وامور مسجد) خواهد آمد، می خورند. در رخسارهایی دیگر از این آیین گونه، کودکان فریاد خود را با رقص شاخه های سبز شمشاد که بر دست گرفته اند، همواره می سازند. حضور کودکان در ابتدا و آغاز روز عاشورا، در مسیری که به حضور همه گیر تماشاگران تعزیه می انجامد. از همان آغاز نه تنها به ناطقین و پالایش روح و عاطفه توده دست می یازد، بلکه با دستیاری به این یکده، حسن خیرخواهی و یابوری آنان را به نیکی می آزماید. تریشه های سبزی که سبندینه (مقدس) انگاشته می گردد و از پیش آماده است، از سوی توده به قیمتی که خواهند و نیازگر به واقع پاک، رحمت و خیرداری می شود، و در این خرید، نیازگر به باز دادن خیر به را فریاد است داده و فریاد است می گیرد، سنانند و باز دادن خیر به پیشکامی کودک در کنار گاهوارهای سبندینه و جان باخته سترگ دین که اسطوره سان حیات و شهادت دویاره می یابد، زادمردی معنوی و سیخ در باور باورمندان. ۱۸

۹- همسایان «مروغز گوله» aruz guley

پیش از آنکه نووز با بهاری دیگر رسد، آیین نمادین، و منظوم «مروغز گوله» زمان ازلی را فریاد می ساخت و جان های بی قراری که زن زادن را از هراس زمان درگذر و تاریخی که فرسایند و فرسودند، می نمود، آرامی می داد و باورمندان زمانها را تا یکی دو دهه پیش به خوبی و نیکی سال از راه در آمده امیدوار می کرد. بدینگونه بهار با حضور شتاب آنگه و برطنین بداهه گران و با غریبه های شادمانه آنان که چونان «گوسان» های زمانهای دور خروش شادی بر می داشتند، فرا می رسید. «مروغز گوله» یابری و نمایش نمادین بود که در آن غول qul عاشق ۱۹ پیرمرد بر سر دستپایی به دو مروغز زیبا «دازخانم» nax xanem و «گرد خانم» gerd xanem (و در یابوری...

واگوییها (لهجه ها و روایت ها) کاس خانم (kās xānem) که نمادهای برکشنده بهار، نیکی و سعادت بودند، با هم به کشش و پنجه در افکندن سرگرم می شدند، سه خوان «sor xān» آواز بازی را سر می داد و کوله بارچی خوشه محبت روستائیان را بخانه به خانه برمی چید. اما همراهان و همپایان همیگی بازیگران بداهه خوان و دست افشان، کودکان هر یک با دو چوب بر هم می کوفتند و بندهای اصلی ترانه های این نمایش و آیین نمادین را نثرگرم می کردند. بازی «مروغز گوله» با هلهله کودکان می آمد و با غریب شادی آنان به هر گوشه روستا سر می کشید، و کودکان باوران بازیگران و بداهه خوانان بودند.

۱۰- در سری «daro sari»

روزی که پس از «حجابندان» عروس شیرین کام می بایست بر اسب زیبای عروس پله داده و با همراهی بزمیان، به سوی خانه داماد می شتافت، پیش از آنکه عروس پا از خانه بیرون بگذارد، برادر کوچک و کهنتر او که سشن از سیزده سال در نمی گذشت، بر آستان اتاق آمده، درحالی که یک پا را تکیه گاه می ساخت با پای دیگری به شکل نمادین مانع از رفتن خواهر می شد. آنگاه بزرگی از بزرگان قاصیل داماد نطقه ای به برادر کوچک عروس می داد و برادر کهنتر در حالی که برای خواهر و شوهر وی آرزوی خیر و سعادت می نمود، راه را بر او می گشود.

۱۱- نرواخوانان تمشک

در اردیبهشت و گاه خرداد، پیش از آنکه بوته های وحشی و پرخار تمشک در گمارها و خازران جنگل های گیلان به میوه بنشیند و کودکان با سیدهای خویش به سراغ آن روند، پسران و دختران بازیگوش گیلانی شاخه خوش طعم و تر تمشک را در جنگل فرامی گشند. آنها شاخه تر بوته تمشک را چیده، پوست آن را می کشند، و در چانه کوچکی که حفر کرده بودند، شاخه های چیده را نهاده، بر آن نمک زهجه و سپس دست های خود را روی چانه کدرده و ترنمی شادمانه را سر می دادند.

پوخوم، پوخوم آقازنا
 نکت کولا شانان
 شال پلا برسی
 امی پلا نورسی ۲۱
 و یاد، دول، دول، شیخ بوگون
 هفتا خوما پورا کون ۲۲
 و یاد، دول، دول، اماما دول، شفا کون، هفتا خوما پورا کون. ۲۳
 dol, dol, laq bukun
 hafin xuma pura kun
 dol dol, mamadol, laqakun araqakun hafin xuma pura kun.

از پس خوانند، شعر، کودکان با لذت، شانه های ترش بز و خوش طعم تمشک را به دندان می کشیدند. با رسیدن میوه های تمشک اینجا و آنجا چشم تماشاگران و دیدوران به کودکان ریز و درشتی می افتاد که به سراغ تمشکها آمده اند. آنان طلا به داران بهار و شکوفایی طبیعت بودند و نجواخوانان سبز تمشک!

۱۲- روزی خواهان

کودکان که به همراه پسران و مادران خود به گیلان می آمدند، کودکانی روزی خواه نیز بودند. از پاییز تا بهار که ایام تنگدستی ۲۴ بر چیزهای کوچکندگان بود، کودکان آنان در حالی که «پشتان کینه» ۲۵ putān kīna پسر دوش و دو جنوب بلند چنق مانند را بر دست می گرفتند، به خانه یکمده، چوبهای خویش را به شکلی آنگبین بر زمین یا بر هم کوفته، دم گرفته و می خواندند. به

۲۴ ایام تنگدستی در گذشته به دلیل کمبود منابع غذایی و کمبود زمین برای کشاورزی و دامپروری بود.

می‌گردد. ارجح بر کودک در پارکی از آیین‌ها، و باورداشتهای بومزادان بومگاه مورد کنکاوا و گریزگامهی است در اذعان و گواهی بر ویژگی‌های برین و درون زاد هشتی کودوک، در حیات آیینی او، که وجدان فرازینگان فرهنگ ساکن و سن سالار را از عذاب و آزار بی‌روشنه یکسو به‌گری و مطلق انگیزی می‌رساند. در برابر بی‌گمان و کودوک ستیزی در فرهنگ عامه - به معنای فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی آن - می‌تواند جستاری جداگانه باشد، که از اهمیتی بسیار در شناخت نقادانه وضعیت اجتماعی جامعه ما برخوردار است.^{۳۰}

پرتوشته‌ها:

- ۱- هسکری شاهانه اصغر - مردم‌شناسی (روش، پیش‌نسخه) - ج ۱، اول - نشر شب‌تاب - روه - ۱۳۴۰
- ۲- فرود، ایک - زبان از یادرفته - ایرامات - چاپ پنجم - انتشارات مروارید - تهران ۱۳۶۸ - روه ۱۳۶۸
- ۳- فرایک فرود، بی چینه‌ها و سوره‌های رویایی و روانکاوانه این قصه اشاره دارد (ری، ک. همان کتاب روه ۱۹۹۰ (۱۷۰۷) تا به باور نگارنده این قصه را می‌توان از دیدگاهی که در این گفتار کارگرفته‌ام نیز بررسید.
- ۴- بندی از شاهنامه و سه‌پای سه‌پهری در شعر و ضاع دوست کجاست؟ - مگر با خود شب‌سبکی آید (آب جادویی) می‌آورد؟
- ۵- کترا (گیلکی) *Katara* - ملایه چوبی، کشف (گیلکی) *qəwə* - عروس یا عروسک، و کترا گذشته و ملایه چوبی آید بود که آن را به شکل «عروس» یا «عروسکی» می‌آرسانند. به باور نگارنده اشپاشی چون «کترا» (ملایه) را که در آیین‌های فرا دیده می‌شوند، می‌توان رسم - تراز به معنی اشپاشی آیینی نامید. این رسم‌آزار (کترا) در آیین‌های اسرا خوانندگانی بانوی سپیدتنه و آسمانی آرزو یعنی «چهارشنبه عاتین» *čaršamba šatun* در روایت چهارشنبه سال هم به کار می‌روند. در گویش دیوان آرزو از دور کترا در همان غذا و طعام برای این نوع - دخت با آسمان - دخت، تراز به پاکبسی دماز شوهر (کترا رضع) *katara ruzec* در روز عروسی در برابر دماز و عروس و در شب سپیدتنگی این رسم - تراز فرود به یونید آن با و طعام داشته باشد، چون برخی از دهکده‌های جادویی ناصح‌های علمیان، با واقع این آیین نوع - ترازهای اندک که فرود و سعادت را برای قهرمان سعادت با معیار فرود نوع - دخت جاسوس‌خانه است بگری آید - عالم را خشکسالی فرآورده است آبی غذا - و کترا گذشته، کودکی آبی غذا - و کترا گذشته، درودهای آبی غذا - یا کلام الله، یا قرآن - کلام باران باران.
- ۷- شامگاه (گیلکی) *šaməg* - خانه غذا - صاحب خانه
- ۸- ماچه‌های کرم - از سرمایی مردم - آفتاب خانم تاب دگر -
- ۹- آیین وراکتور *räko zoni* در آیین‌های یونید و زانشویی مردم گیلان نیز با آیین باور شده همگونگی دارد. در این آیین عروس با سرکاهی دامه بسته بر سر دخت یا می‌نوازد، کتک‌ها با دوستان ناماد از راه رسیده و شام ناماد می‌شدند. عروس دیگر از او فرود.
- ۱۰- با کلام الله با مهتاب - فراد آفتاب کن.
- ۱۱- سازه خرابی یا آیین چهارراه در این نخست چهارشنبه سوری - شب به آیین خشت برداشتن در فرمستان کهنه برای جلوگیری از باران در نزد مردم گیلان - که رزمینی برای گشتن شادوشی شب چهارشنبه بوده است، نیز دیده می‌شود (مهاجرتی صادق - نیرنگستان - ج ۳ - آمیز کوبه - تهران ۱۳۴۲ - روه ۱۳۴۲) صادق هدایت در شرح آیین‌های طلب باران در خراسان می‌نویسد: «برای آمدن باران در دهات خراسان معمول است سرسویی را به شکل عروسک درست کرده، رخت می‌پوشانند و دنبال آن می‌خورند و جویچه می‌زنند، بارون کوبه، بارون می‌پایان کوبه، برای بند آمدن باران، حلق کچول بند، را میسوزند، یک تنغ را با دست می‌کدام یک گرم می‌زنند و روه به قله در حیط آبروی می‌کنند» (دکتر کدیچیان، روه ۱۹۵۰)
- ۱۲- از شب‌های بگش بگش جنسیت نوزاد آن بود که عروس فرادی شب زلف در لانه مرغان را می‌گشود، اگر مرغی از لانه بیرون می‌آید، می‌گشند فرزند او جوش خواهد بود و اگر عروسی بیرون می‌آید، فرزندش با سر می‌گشند. فرزند او جوش بود، حال انداختن از سر ماهی (کولی *kolli*) با نمک ریختن بر سر زانو، با شکستن نمک مرغ در روز فرود و نیز برای عروس، با توجه به نحوه آمدن کتک‌های عروسی باران - و -
- ۱۳- این آیین را مردشناسی و محقق ایرجمنند آقای طاهر طاهری در روستاهای نالشین منطقه قومن به سال ۱۳۵۴ مشاهده نمودند.

هرواوما خروما
جوکارم، گندوما
گندم مال مردوما
آقا سه تا زن داره
یکی پشت پالانه
یکی شیرین زیانه
یکی آفت جانه
پوری پوری!

اوچکه بوشو خرداری
لشکا فوکون سر به سر
می‌گای خوره بخوره
از داغ ماندگه نمیره...
هوا هوا ما خروما
آقا بوشو هواس
گوشوار بهه طلائین
فرودا جه بازار آیی
تی پتر بزه تی ما را بوکوشت
جیکه ۲۵!

hol hol hä zoma
Je kärem gandoma
gandom mäi-e mardema
nəqə sətə zən dəre
yäkə pəštə pälanə
yäkə širin zəhanə
yäkə äft-e jānə
buräy! buräy!
Ücəkə bušə xardäry
liškə fukən sar-be-sar
mi gəy-e xurə buxurə
az dāğ mändəgə nimirə...
həvə həvə mə xomə
nəqə bušə həvə
gəštər behe taläi
fardə je bəzār äi
ti pətər bəzə ti mə rə bukəšt
jək

کودکان شقایق ۲۶ روزی خواوان کولی‌واری بودند که بر شعله اجاق مهر صاحبخانه می‌دمیدند و با نثری که آن را به لهجه شقایق و به زیبایی می‌خوانند و این لهجه شعر خوشایند گیلانیان بود، لطف سخنان خدایان را بر سر می‌انگیزند. کودکان و کاپره ۲۷ *Kolpə* و افسانده ۲۸ *afšandə* و جعفری دانه ۲۹ *dənə jəfəri* - و را که کودکان در پیشان کیسه به هم‌داغ داشتند به روایت می‌دادند و تسخیمی چون در بونج، تخم‌مرغ و... از آنان دریافت می‌داشتند. کودکان روزی خواوان تنها یاوران پدران و ماداران کوچکند - خویش در گیلان بودند، که محبت میزبانان را افزون‌تر می‌ساختند. از این روی آنان نه فقط کودکانی روزی‌خواه که پیشاهنگ نیز به شمار می‌آمدند، برای آنان پیشیند آنچه با خود داشتند، پیشیند «سهره بود و در تراز جز «صحبت» نمی‌ستاندند.

با توجه به آنچه از آن سخن رفت، در می‌توانیم که بر چند یک از آیین‌های بر شمرده در فرهنگ دیرین سال مردم گیلان، چون آیین‌ها و آداب اقوام دیگر گیتی، «کودک» با توجه به ویژگی برین و ممتاز خود که همان پاکبسی و پیراستگی از گناه است، پیشاهنگ طلب خیر و نیازگر برکت محسوب می‌شود. کارکرد *Function* کودک در این آیین‌ها فرابستن سعادت و لقبال برای قوم، خدایان، همدندانان و همکیشان است. آنچه به این کنش و کارکرد اهمیتی افزون‌تر می‌بخشد، بیان‌های زرف دینی، آیینی، عاطفی و زیبایی‌شناختی آن است. بزرگان چنین روشی، ریشه در دوری ارزشی *Value judgment* یونیدند، ندارند، بلکه با نگاهی به زرف ساخت *Deep structure* و کارکرد *Function* کودک در آن آیین‌ها فرادست آمده است. از سوی دیگر در نمودها و آیین‌های یوزیدیه در این جسام پهلدار می‌گردد که گاه در آیین‌های سپین‌تر، «خیره» یا «دورزی» می‌آید و می‌نشیند و می‌نشیند و در دره دست آوردن روزی یاری می‌رساند، در برابر آنچه یآوری نیازبخشان بومگاه یا روستا را سبب می‌شود، پذیرندگی و تأثیر آنان از پاکبسی و صفای جان و روح کودک است که با نجوهای کودکان و زیبایی خود آنان را به پاری و همراهی می‌خواند، کودکی که از پی روزی می‌گردد و آغاز و عامل فرادست آمدن «خیره» و «برکت» محسوب

۲۲- برگردن از پاینده لنگرروی محمود - ایپها و باره‌های گیل و مریلم - چاپ یکم - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران، ۱۳۵۵ خورشیدی.
 ۱۰- همان کتاب - رویه ۱۳۹ ب ۱۴۱

۱۶- نوانوان مسجد و هدایت‌نگران نمویه روضه‌دار دخترگان را با «سورج دواه (گیلکی) *suba davā* (همان دوراگلی تهران‌ها) مرکوزگرم گلگون می‌گردند»
 ۱۷- شاعره شمشاد از رسم - انوارهای دیگری می‌باشد، این شاعره برای بازی با روشندان و هم بجا *lim bejar* (خرانه بروج) در آن فرار می‌داند، شاعره شمشاد را برای ترین در خوانج‌های عروس می‌می‌نماید. کلمه بروج (کلیش *kuhul*) نیز در آیین‌های مختلفی چون آیین چهارشنبه سوری، ساختن کلاه و موی و فوله در نمایش و عروس گزله‌ای *arus guley* و... مورد استفاده است. شمشاد درختی سینبینه می‌باشد (برای آگاهی ن.ک: باغلی، محمد جعفر - فرهنگ اساطیر و افسانه‌های داستانی در ادبیات پارسی - چاپ یکم - انتشارات سروش، زیر عنوان «شمشاد») و شاید کلمه بروج نمادی ملموس از بروج است.
 ۱۸- میدان و زمان پژوهش: روستای تکرم *takram* در شهرستان و شفته *Shaft* برابر با دهم محرم (مآشورا) ۱۳۷۵/۳/۸
 ۱۹- «دانش» جوانی که یکی از سه خاطرخواه دزد عروس نمایش و عروس گزله‌ای بود، او خودپوشی نزدست داشت (دس *dos*) و نوارها و طاب‌هایی رنگی به دور کمر خود می‌بست.
 ۲۰- «سوزخواره خواننده متن نمایش و عروس گزله‌ای و کارگردان این نمایش آیینی و پرهمگانه بود»
 ۲۱- «پرومونه، پرومونه (شاعره ترنمشک) زن آقا - شاعره ترنمشک، عرق کن - پاری شنگار رسیده - پاری ما آقا هنوز رسیده»
 ۲۲- «دوله، دوله، اما دوله شاعره ترنمشک خوشنما») عرق کن - شع کن - هفت خم را پر کن، (شع *shay* عرقه، طوطی)
 ۲۳- کوله پشلی

۲۵- هوا، هرها هوا (معنای ویژه‌ی ندارد) - پلو گندم می‌کارم - گندم مال قوم است - آقا (صاحب کلمه) سه تون دارد - یکی پشت آلاان است - یکی شسین زبان است - یکی آفت جان است - برادرگدا برادرگدا - از درخت بزرگ بالا بود... چسک را بریز فراوان - گان من برای خودش بخورد - از داغ گوسالکش تندیرو - هرا هوا! خوما - آقا رفته هوانی (بی هوس و خیال رفتن) - گوشوار خیزده طلایی - فراد از بازی می‌آید - پدوت زد مامرت را کشت - چسک (معنای ویژه‌ی ندارد).
 ۲۶- «شقایق *shayiq* در زبان بومی گیلانیان به اقوام ذاتی زبان گفته می‌شد برای و شقایق معنایی آورده‌اند: دشمنی، خصومت، ناسازگاری، دشمنی کردن و زبان رساندن، در مشتق و دشواری انداختن، پکسو شدن برصلاف مرعاض، مردی که گفتار پرکردار دارد و خود را بیش از آنچه هست می‌نماید و به محبتش با پادشاه و مستالی از این قبیل احتضار می‌کنند، می‌نارزدانک. لغتنامه معجمه حرف وشاره واژه و شقایق».
 ۲۷- گلبر
 ۲۸- گیاه اسپند - دانه گیاه اسپند.
 ۲۹- دانه‌های گیاه جعفری.
 ۳۰- برای عوم پخش از کوکوک سنبلویه به صورت بیچه کشی، *Infantile ide* در پارسی از جوامع بشری چطور گر می‌شود. (برای آگاهی ن.ک: میشل پاریوف و فیسل برن - فرهنگ مردمپشنی - ترجمه دکتر اصغر مسکری غافله - چاپ یکم - قشیر - ریس - رویه ۱۹۸ و ۱۹۹) واداشتن کودکان به دست‌نویسی و گدایی در محیط شهرهای بزرگ و کوچک نیز صورتی دیگر از ریشه‌های کودک آزادی و کوکوک سنبلویه است. برای آگاهی دریایاره به طور نمونه ر.ک: ماهنامه زبان - شماره ۳۷ - شهریور و مهر ۱۳۷۶ - «آیین کوکوک بی پناه چرا همه این روز استفاده - رویا کریمی مجد - رویه ۱۰ تا ۱۵؛ با زبان ماهنامه - شماره ۳۹ - آذرماه ۱۳۷۶ - «حکم قالی استاد رویا کریمی مجد - رویه ۲۶ تا ۳۱» همان ماهنامه - شماره ۲۰ دی و بهمن ۱۳۷۶ - «واجبه بعد از ناصحه» رویه ۲ و ۵ همان ماهنامه - همان شماره - «آراره» شدم برای دفاع از خون لیدار رویا کریمی مجد - رویه ۲ تا ۲ و نیز ن.ک: سنون حوادث روزنامه‌ها و مجلات دیگر کشور.

و گندم (گندم) و روایند) گالی مشک *shayiq* حلقه که نامگذاری
 شمشاد درخت سینبینه می‌باشد، این شاعره برای بازی با روشندان
 و هم بجا *lim bejar* (خرانه بروج) در آن فرار می‌داند، شاعره شمشاد را برای
 ترین در خوانج‌های عروس می‌می‌نماید. کلمه بروج (کلیش *kuhul*) نیز در آیین‌های
 مختلفی چون آیین چهارشنبه سوری، ساختن کلاه و موی و فوله در نمایش و عروس
 گزله‌ای *arus guley* و... مورد استفاده است. شمشاد درختی سینبینه می‌باشد
 (برای آگاهی ن.ک: باغلی، محمد جعفر - فرهنگ اساطیر و افسانه‌های داستانی در
 ادبیات پارسی - چاپ یکم - انتشارات سروش، زیر عنوان «شمشاد») و شاید کلمه بروج
 نمادی ملموس از بروج است.
 ۱۸- میدان و زمان پژوهش: روستای تکرم *takram* در شهرستان و شفته *Shaft*
 برابر با دهم محرم (مآشورا) ۱۳۷۵/۳/۸
 ۱۹- «دانش» جوانی که یکی از سه خاطرخواه دزد عروس نمایش و عروس گزله‌ای
 بود، او خودپوشی نزدست داشت (دس *dos*) و نوارها و طاب‌هایی رنگی به
 دور کمر خود می‌بست.
 ۲۰- «سوزخواره خواننده متن نمایش و عروس گزله‌ای و کارگردان این نمایش آیینی و
 پرهمگانه بود»
 ۲۱- «پرومونه، پرومونه (شاعره ترنمشک) زن آقا - شاعره ترنمشک، عرق کن -
 پاری شنگار رسیده - پاری ما آقا هنوز رسیده»
 ۲۲- «دوله، دوله، اما دوله شاعره ترنمشک خوشنما») عرق کن - شع کن -
 هفت خم را پر کن، (شع *shay* عرقه، طوطی)
 ۲۳- کوله پشلی



عکس شماره ۱: روستای تکرم *takram* در شهرستان شفت *shaft* ۱۳۷۵/۳/۸ برابر با دهم محرم مآشورا
 دختران کوچک پیش کهوره و هلی اسفرو رهگذاران را به گرفتن تریسه‌های سنبل
 فرا می‌خوانند رهگذاران زبان و مراد) تریسه سنبل را به پاهای که خود می‌سپندند از
 آنان خیزده آن را سبندینه می‌انگارند. گروهی تریسه‌ها را بر بازی خود می‌بندند و
 گروهی آن را بر زمین کرده‌اند سر سبندینه دخترگان در شفت گرفته‌اند همه کام‌نام
 حسین (ع) فریاد «المش» بر می‌کشند.



عکس شماره ۲: عشته سوزان *xama sūzan* روستای تکرم *takram* ۱۳۷۵/۳/۸ برابر با دهم محرم - مآشورا
 پس از پایان نوبت شهادت امام حسین (ع) یزدبان خیمه‌های اهل بیت را به آتش
 می‌کشند. مردم کلاه سوزنده خیمه را سبندینه می‌انگارند و مقداری از آن را برای شفا و
 نیاز بر می‌گیرند. در تصویر زن و دختری در حال گرد آوردن کلاه سوزنده دیده
 می‌شوند. کلمه بروج در گیلان را می‌توان گونه‌ای رسم سفزار دانست. کلاه سوزنده شب
 چهارشنبه سوری سبندینه می‌گانشه می‌گردد (سوج *soj*) و آن را بر روی نیم بجا *lim bejar*
 (خرانه بروج) می‌بندند از دسته‌های کلاه بروج، کلاه و موی فول *qol* را در
 نمایشنامه عروس گزله‌ای می‌ساختند و آیین موشه *vavin mūshā* واپسین مشتق
 شایع بر شد که آن را روستاییان بر میوار کندرج *kandj* (مبار بروج) و با ساه
 می‌آورند گذشته از فوه درمان بخشش را در طب گیاهی و سنتی خود نماد برکشند
 ماندگاری «برکت» بدانشه می‌شد.
 ● آیین‌های مطرح در این گفتار در روستاهای مختلف منطقه شفت *shaft* پژوهید
 شده‌اند.